

مبانی عرفانی اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی(ره)

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هجدهم
- پاییز ۹۶

مبانی عرفانی
اندیشه‌ی سیاسی
امام خمینی(ره)
(۱۰۷ تا ۱۲۴)

محمدجواد رودگر *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۶/۲۳

چکیده

عرفان در اندیشه امام خمینی(ره) شناخت حقیقت مطلق و قرب وجودی به اوست که با گذر از کثرت به وحدت درک و دریافت شدنی است. چنانکه سیاست در آموزه‌های امام خمینی تدبیر و ساماندهی جامعه براساس تعالیم اسلام ناب با هدف اقامه حق و تحقق عدالت اجتماعی است. اینک پرسش اصلی مقاله این است که مبانی عرفانی اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی(ره) چیست؟ مبانی مورد بحث در این نوشتار عبارت‌اند از: مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و مبانی معرفت‌شناختی. برونداد نوشتار عبارت است از این که رابطه عرفان و سیاست برمبنای عرفانی و سیاسی اندیشه امام رابطه‌ای حقیقی تعاملی حداکثری است که نقطه کانونی، مرکزی و گرانگه این نوع رابطه تعاملی "انسان کامل" می‌باشد که در تعابیر دینی با واژه‌هایی چون: پیامبر، امام و ولی از آن یاد می‌شود.

واژه‌های کلیدی:

عرفان، سیاست، امام خمینی(ره)، مبانی، توحید، ولایت فقیه، انسان کامل.

* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: (dr.mjr345@yahoo.com)

درآمد

عرفان‌شناسی و سیاست‌شناسی چه به صورت مستقل و منفک از هم و چه به طور مجتمع و مشترک با هم، مقوله‌ای از سنخ سهل و ممتنع است که در ابتدای امر آسان می‌نماید؛ اما در مقام عینیت و حین عمل با مشکلات معرفتی و سختی‌های علمی فراوانی همراه است. حقیقتاً "عرفان" چیست؟ "سیاست" چیست؟ عرفان اسلامی دارای چه معنایی است و سیاست اسلامی از چه مفهومی برخوردار است؟ افزون‌براین نسبت عرفان و سیاست چه نوع نسبتی است؟ آیا نسبت بین آن‌ها تبیینی است یا تعاملی؟ اگر از نوع دوم است، نسبت تعاملی، حداقلی است یا حداکثری؟ نظریه‌ی امام خمینی(ره) در این زمینه چیست؟ و اگر دیدگاه امام نسبت تعاملی حداکثری است و در افق بینش و گرایش امام، در درون عرفان اسلامی، سیاست به معنای تدبیر امور اجتماع با هدف تعالی و پیشرفت همه‌جانبه‌ی مادی و معنوی برای نیل به حیات طیبه را داراست، دارای چه مبانی، مؤلفه‌ها و عناصری است؟

در مکتب و منظومه‌ی معرفتی امام خمینی(ره) عرفان و سیاست چه نوع و چگونه ارتباطی باهم دارند؟ آیا مکتبی نظام‌واره و دستگاه‌واره‌اند که همگی اجزای آن، یک کل منسجم و بهم‌پیوسته‌ی معنادار را تشکیل می‌دهند؛ یا هر کدام (از عرفان و سیاست) به صورت جزیره‌ای در اندیشه و رفتار امام و کلام و کردارش نمایان بوده و رابطه‌ی وجودی و منظومه‌وار ندارند؟ از سوی دیگر، در صورت بیان و تبیین و توصیف و تثبیت نظام‌مند بودن اجزای مختلف مکتب امام در ساحت عرفان و سلوک و ساحت اجتماع و سیاست، دارای چه کارکردهایی هستند؟ به بیان دیگر، امام چه سیاستی را عرفانی و چه عرفانی را سیاسی دانسته و باهم تلفیق کردند که از کارکردهای علمی و عملی فردی و فرافردی، ملی و فراملی و بین‌المللی برخوردار شده است؟ به این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این سنخ به صورت مستقیم و غیرمستقیم در مقاله‌ی حاضر پاسخ داده شد. حتی برخی شبهات پیرامون رابطه‌ی عرفان و سیاست نیز به طور دلالت التزامی و نقدهای ایجابی و سلبی موضوع پژوهش قرار گرفته‌اند که محور و مدار اصلی پاسخ‌ها، گفتار و رفتار یا کلام و کردار امام خمینی(ره) بوده است. علامه جوادی آملی در کتاب بنیان مرصوص، در وصف امام خمینی(ره) می‌فرماید:

«امام امت جان‌ها را حیات بخشید و در پرتو احیای جان، علوم الهی را احیا کرد... اگر کسی بخواهد به چنین مقام منیعی راه یافته و اسفار چهارگانه را پشت سر گذارد، باید بینش عمیق داشته باشد؛ شریعت را در خدمت طریقت و هر دو را در خدمت حقیقت بداند و در مسیر طولی خود، بین این سه امر

جدایی نینداخته و در هیچ مرحله‌ای آن‌ها را از یک‌دیگر جدا نکند... امام راحل شریعت را با سیاست هماهنگ کرد. وقتی دستور تهذیب نفس می‌دهد، طریقت را با سیاست هماهنگ کرده است... او گفت شریعت با سیاست، طریقت با سیاست و حقیقت با سیاست همراه است... او نه تنها قائل به ولایت فقیه بود، بلکه چون حکیم بود، قائل به ولایت حکیم بود و چون عارف بود، قائل به ولایت عارف بود. او ولایتی را آورد که در آن قفاهت آمیخته با حکمت و حکمت، عجین شده با عرفان بود. اما اتحاد ولایت و قفاهت در شخصیت ممتاز امام خمینی نمایان بود" (جوادی آملی، بی تا: ۸۱-۹۵).

اگرچه متن منقول از استاد طولانی بود، لکن حاوی و حامل روح و رویکرد امام به عرفان و سیاست و مراحل زندگی امام در ابعاد علمی و عملی و همچنین ابعاد فردی، به‌خصوص سلوکی عرفانی؛ و اجتماعی به‌خصوص سیاسی بوده که خط عرفانی و سیاسی و مکتب جامع عرفانی امام را بالاخص در نسبت شریعت و طریقت و حقیقت با سیاست در تناظر باهم، به‌خوبی تفسیر و تصویر کرده‌اند.

رابطه عرفان و سیاست

برای فهم مبانی عرفانی اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی لازم است نیم‌نگاهی به ترابط اسلام و سیاست در افق فکری و فعلی یا "بینشی-نگرشی" و "گرایش-کنشی" امام بیافکنیم و کیفیت این ترابط را تبیین نماییم. در بینش و نگرش حضرت امام، حتی احکام اخلاقی اسلام هم سیاسی هستند:

"اسلام احکام اخلاقی اش هم سیاسی است، همین حکمی که در قرآن است که مؤمنین برادر هستند، این یک حکم اخلاقی است، یک حکم اجتماعی است، یک حکم سیاسی است" (خمینی، ۱۳۷۶/الف، ج ۱۳: ۲۳).

ایشان در تبیین جامعیت سیاست اسلامی و اسلام سیاسی می‌فرمایند:

«مذهب اسلام همزمان با این که به انسان می‌گوید که خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن، به او می‌گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسان‌ها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه‌ی اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید. هیچ حرکتی و عملی از فرد یا جامعه نیست مگر این که مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است. بنابراین طبیعی است که مفهوم رهبر دینی و مذهبی بودن رهبری علمای مذهبی است در همه‌ی

شئون جامعه، چون اسلام هدایت جامعه را در همه‌ی شئون و ابعاد به عهده گرفته است» (همان، ج: ۴، ۱۶۷-۱۶۸).

به نظر حضرت امام، حتی آنجایی که دعوت‌های الهی منحصرأ مربوط به وظایف و روابط شخصی افراد است، باز هم از معنای اجتماعی و سیاسی برخوردار است:

«می‌شود گفت که بی‌استثناء دعوت‌های خدا حتی در آن چیزهایی که وظایف شخصی افراد است، روابط شخصی افراد است، بین خود و خدا، از معنای اجتماعی و سیاسی برخوردار است» (همان، ج: ۱۸، ۲۸۴).

«والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدن از اسلام سرچشمه گرفته» (همان، ج: ۱، ۶۵).

ایشان در تبیین هدف فعالیت انبیا و تشکیل حکومت چنین بیان فرموده‌اند:

«تمام تشکیلاتی که در اسلام از صدر اسلام تا حالا بوده است و تمام چیزهایی که انبیاء از صدر خلقت تا حالا داشتند و اولیای اسلام تا آخر دارند، معنویات اسلام است، عرفان اسلام است، معرفت اسلام است. در رأس همه‌ی امور، این معنویات واقع است. تشکیل حکومت برای همین است. البته اقامه‌ی عدل است؛ لکن غایت نهایی معرفی خدا است و عرفان اسلام... از این جهت ما باید عمده‌ی توجه‌مان به عرفان اسلامی باشد... در هیچ کتابی نظیر قرآن نیست و هیچ کتابی سابقه ندارد که این طور عرفان داشته باشد» (همان، ج: ۲۰، ۲۹۹-۲۹۸).

مطالب مشابهی از این دست که بیانگر جامعیت اسلام در ابعاد عرفانی و سیاسی باشد، را در آثار زیر می‌توان پی گرفت: تیبیان (۱۳۷۸ب)، دفتر سیزدهم: ۶۳؛ تفسیر سوره حمد (۱۳۷۵): ۱۶۵؛ آداب الصلوه (۱۳۷۸الف): ۱۸۳؛ صحیفه‌ی امام (۱۳۷۶الف)، ج: ۱۹، ۴۳۸ و نامه‌های عرفانی امام خمینی (۱۳۸۲): ۱۲۰ و ۱۶۷.

و اما از حیث گرایشی - کنشی نیز، ترابط عرفان با سیاست را در کلام و کردار امام مشاهده می‌کنیم. یعنی ترابط عرفان نظری صرف و به صورت تئوریک بیان و اثبات نشده است؛ بلکه در عرفان عملی و ساحت سیاست نیز متبلور می‌باشد. به گونه‌ای که امام با طی اسفار عرفانی و مقامات معنوی، رسالت سیر "من الحق الی الخلق بالحق" را در پیش گرفته و عرفان را از حوزه‌ی فردیت و درون‌گرا بودن خارج و به حوزه‌ی جمع و اجتماع و برون‌گرا شدن نیز سوق داده است؛ ایشان تمامی این حقایق معنوی را در رفتارهای سیاسی‌اش به خصوص در عینیت حکومت و سیاست‌ورزی به نمایش گذاشت. در واقع، مشارطه و محاسبه و مراقبه‌ی سلوکی را در سلوک سیاسی‌اش متجلی ساخت و انگیزه‌ی خدایی یا قیام‌الله در تمامی انگیزه‌های سیاسی او نمود یافت. حتی اگر متوجه خبط و

خطایی در تشخیص و عمل سیاسی خویش می‌شد، با صداقت و صراحت باز کرده و درصدد جبران‌ش برمی‌آمد. یعنی معاتبه و تدارک سلوکی را نیز در سلوک عمل سیاسی ملحوظ می‌کرد.

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هجدهم
- پاییز ۹۶

مبانی عرفانی
اندیشه‌ی سیاسی
امام خمینی(ره)
(۱۰۷ تا ۱۲۴)

رابطه تباینی

یکی از نظریه‌هایی که در زمینه‌ی رابطه و نسبت عرفان و سیاست وجود دارد، نگاه از حیث رابطه‌ی تباینی بین این دو است. سرچشمه‌ی این اندیشه، برساخته از فهمی است که از ماهیت و هویت عرفان و درک از چیستی و هستی سیاست وجود دارد. این دیدگاه معتقد به رابطه‌ی تباینی یا درحقیقت عدم‌رابطه میان عرفان و سیاست است. آن‌گاه که عرفان را درون‌گرایی محض و فروخفتن در عالم خلسه و خلوت و دوری از مردم و جامعه تلقی کرده، و بودن در متن مردم را حجاب راه و راهزن سیر و سلوک بدانیم و انسان غیرعارف را انسان در میان مردم و حاضر در عالم سیاست، و انسان عارف را جامعه‌گریز و رهاشده از جامعه و اهل خلوت‌گزینی و اعتکاف همیشگی بدانیم، به‌یقین اعتقاد به رابطه‌ی تباینی بین عرفان و سیاست پیدا خواهیم کرد. یا اگر عرفان را در دست‌یابی به ولایت باطنی و سیاست را از سنخ ولایت ظاهری دانسته و هر کدام از ولایت ظاهری و باطنی را دو مقوله‌ی مستقل و منفک از هم بدانیم، نتیجه‌ی طبیعی این درک و دریافت از عرفان و سیاست، باور به نظریه‌ی تباین بین آنهاست. یا اگر عرفان را رازواری و رازداری، و سیاست را افشاگری و فرارازواری بدانیم و بیاییم، قطعاً بر دیدگاه انفکاک و امتیاز ذاتی بین عرفان و سیاست پای فشرده و تأکید می‌ورزیم. پس در نظریه‌ی تباین عرفان و سیاست، اصل را بر نوع فهم و درک ماهیت و هویت هر کدام و خصوصیات درونی و مختصات وجودی آنها گذاشته و تنها به مظلوف نگاه کرده و اساساً به ظرف تحقق عرفان و سیاست یا عارفان و سیاست‌مداران و استعدادهای استحقاق‌هایشان توجه نداریم. این که «آیا واقعاً چنین نظریه و تفکری درست است یا نادرست؟» مقوله‌ای دیگر است که در جای خود بایسته است مورد بحث و نقد و تحلیل قرار گیرد. ناگفته نماند که نظریه‌ی رابطه‌ی تباینی دارای زمینه‌های تاریخی، علل روان‌شناختی و دلایل معرفت‌شناختی است که در نقد ایجابی و سلبی چنین دیدگاهی، بسیار مهم و کارگشایند.

رابطه‌ی تعاملی

یکی دیگر از نظریه‌هایی که در نسبت‌شناسی عرفان و سیاست وجود دارد، نظریه‌ی رابطه‌ی تعاملی است که بر رابطه‌ی حداکثری بین عرفان و سیاست مبتنا یافته و صاحبان این نظریه نیز تفسیر خاصی از هر کدام از عرفان و عارفان و سیاست و سیاست‌مداران دارند.

آنان معتقدند که عرفان از حیث سنخ وجودی و مسایلی که به خصوص در جریان سیر و سلوک و اسفار اربعه و مقوله‌ی مهم و بنیادین "انسان کامل" دارد، سیاست و تدبیر و رسالت تربیت معنوی جامعه در کنار تأمین معیشت مردم و پیشرفت همه‌جانبه، یکی از مسئولیت‌های برجسته و شاخص سالک الی‌الله و عارف‌بالله خواهد بود و این مقام و مسئولیت، برگرفته از آموزه‌های عرفان ناب اسلامی و اتفاقاً رابطه‌ی وجودی ولایت ظاهری و باطنی و هم‌گرایی درون و برون است. یعنی رابطه‌ی تعاملی در بطن و متن عرفان عملی و سلوک و شهود، تعبیه شده؛ و عارف در عین رازشناسی و رازداری و درک و دریافت حقایق معرفتی و معنویتی، توان‌مندی و ظرفیت لازم را در اداره‌ی عقلانی و اعتدالی جامعه و سوق‌دادن آن به سوی سلوک الهی و قرب وجودی به‌حق و حقانی‌شدن و الهی‌گشتن جامعه دارد. اساساً اگر سیاست‌مدار اهل معرفت و معنویت در عین عقلانیت و عدالت نباشد، از چنین ظرفیتی برخوردار نیست؛ لذا طرح نظریه‌ی حاکمیت انسان کامل و حکیم متآله در رأس جامعه، بر همین نظریه‌ی رابطه‌ی تعاملی عرفان و سیاست استوار است. امام خمینی (ره) بر چنین باوری است و این باور را نه تنها در نظریه‌های عرفانی و سیاسی‌اش، بلکه در حدوث و بقای انقلاب اسلامی و دوران تأسیس و تثبیت و تکامل نظام جمهوری اسلامی و حکومت ولایت فقیه به‌خوبی نشان داده و دیدگاه تلفیقی عرفان و سیاست را در متن جامعه و تحولات مختلف آن و تمزیج سلوک فردی و اجتماعی با عنصر محوری قیام‌الله نشان داده‌اند و کارآمدی همراهی و همگرایی عرفان و سیاست را اثبات عملی کرده‌اند.

رابطه‌ی تعاملی عرفان و سیاست را امام (ره) در عرفان نظری و در موضوع انسان کامل و خلیفه‌الله تبیین کرد و بر این باور بود که انسان کامل، تجلی ولایت و خلافت الهی است. ایشان در کتاب مصباح‌الهدایه می‌نویسند:

«این خلافت، نه تنها روح، ریشه و سرآغاز خلافت محمدی بوده، بلکه اساس خلافت در همه‌ی عوالم انسانی و اصل جریان خلافت و خلیفه و استخلاف از همین خلافت سرچشمه می‌گیرد» (خمینی، ۱۳۷۶: ۴۵).

ایشان در بیان مصداق اتم انسان کامل می‌فرمایند:

«انسان کامل، حضرت محمد (ص) است و هریک از خاندان عصمت و طهارت از آل محمد و عترت پاکش نیز انسان کامل هستند» (خمینی، ۱۳۷۸: ۱۷۷).

از نظر امام خمینی، تمسک عملی به این ذوات نورانی در عوالم مختلف، راه رهایی و عامل سعادت انسان است (همو، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۳۵، همو، ۱۳۷۶: ۷۸-۷۲، همو، ۱۳۷۸: ۱۳۷، دفتر دوازدهم: ۱۹۰).

امام راحل، عرفان عملی را فقط نقشه‌ی راه تکامل معنوی برای فتوحات غیبی نمی‌دانست، بلکه عملیاتی کردن این نقشه‌ی راه را در همه‌ی ساحات وجودی - و از جمله‌ی ساحات سیاست - معرفی علمی و عملی می‌کرد. یعنی علم عرفان تنها یک نقشه‌ی راه نیست که انسان سالک بتواند بر اساس آن، مراحل سیر را طی کند؛ بلکه مراحل سیر در واقع مراحل سرپرستی سالک، هم در سلوک فردی و هم در سلوک اجتماعی، توسط انسان کامل است. در حقیقت، سیر انسان با ولایت انسان کاملاً محقق می‌شود. سرپرستی معنوی جامعه بدون مدیریت و اقتدار اجتماعی ممکن نیست. امکان ندارد انسان از طریق یک حکومت غیردینی (سکولار) و منهای معنویت، در مدار توحید قرار گرفته و معارج و مدارج توحیدی را یکی پس از دیگری فتح کند؛ زیرا در یک مدیریت الهی - معنوی نیازهای مادی بستر تقرب انسان می‌شوند؛ یعنی نیاز مادی در ابعاد مختلف، بستر پرستش و پویش، تکامل توحیدی و پیشرفت همه‌جانبه یا رشد متوازن می‌شوند.

در منظومه‌ی فکری-عملی امام خمینی(ره) تعامل عرفان و سیاست چنان عمقی دارد که در نظام ولایی عرفانی بر محور اندیشه‌ی سیاسی امام، سخن از انسان الهی با فطرت توحیدی است. این انسان تجلی‌گاه خداست و اقتدار اجتماعی باید پاسدار ارزش‌های وجودی انسان بوده و او را به عالی‌ترین درجات تعالی درونی هم‌گرا با تعالی برونی برساند و اهانت به این انسان، به منزله‌ی اهانت به خداست (همو، ۱۳۷۸، ج ۱۸: ۶۸). اقتدار و قدرت که یکی از مفاهیم کلیدی سیاست است در شعاع اندیشه و عمل امام، مظهري از قدرت لایزال الهی است؛ هیچ اراده و قدرتی جز قدرت و اراده‌ی او ظهور و بروز ندارد. بلکه وجودی غیر از وجود او نیست. پس عالم همان‌طور که پرتوی از وجود او است، پرتوی از کمالات وجود او را نیز داراست. بنابراین، قدرت‌اش همه‌چیز را فراگرفته و بر همه‌چیز غالب است و موجودات از جهت خودشان چیزی نیستند و وجودی ندارند؛ چه رسد به کمالات وجود از قبیل علم و قدرت. و از آن‌رو که به پروردگارش وابسته‌اند، جملگی درجات و تجلیاتی از قدرت او و کمال ذات او و نام و نعت او هستند (همو، ۱۳۸۱: ۱۱۳). ایشان می‌فرمودند:

«این قدرت از منشأ قدرت است. آن قدرتی هم که انبیا داشتند از انبیا نبود. بشر از اول تا آخرش هیچ است. آن چه هست، قدرت خدا است. هر حرکتی که شما می‌کنید با قدرت خدا حرکت می‌کنید... همه باید از او باشیم؛ «إِنَّا لِلَّهِ» همه‌چیز از او [است]... شما یا ما خیال می‌کنیم که الآن ایران یک قدرتی دارد؛ لکن این قدرت خدا است در این جا ظاهر شده... بفهمید که با قدرت خدا سیر می‌کنید» (همو، ۱۳۷۶/الف، ج ۱۹: ۲۳۶-۲۳۷).

در هر حال از دیدگاه امام خمینی (ره) معیار عرفان و مؤلفه‌ی اصلی قدرت در نظام سیاسی همانا انسان کامل مکمل است و انسان متکامل در مقام ولایت سیاسی بایسته است نمودی از آن انسان کامل باشد (همو، ۱۳۷۶ الف، ج ۲۰: ۱۱۳-۱۱۶) و در حقیقت، آموزه‌ی "انسان کامل" مفسر واقعی و معیار تمام‌عیار رابطه‌ی تعاملی عرفان و سیاست در اندیشه‌ی امام خمینی است.

در عرفان نظری، جریان «توحید، ولایت، شریعت» را هماهنگ می‌بینند و در عرفان عملی‌شان نیز سیر انسان را سیر از شریعت به ولایت و توحید می‌نگرند! شریعت را انکار نمی‌کنند و دین را منحصر به شریعت، به این معنی که دین‌داری عمل به شریعت باشد، نمی‌دانند؛ بلکه معتقدند دین دارای یک باطن قوی و نورانی است که همان درک ولایت حقه است و از این طریق است که تهذیب حاصل می‌شود. این‌جا بحث از قطب نیست که فرد را رهبری کند، بحث از ولی اجتماعی است. ولی اجتماعی در مقیاس تاریخی معصوم (ع) است؛ یعنی نبی اکرم (ص) و ائمه‌ی معصومین (ع) تاریخ را تهذیب می‌کنند.

عرفان اسلامی در شعاع اندیشه‌ی امام خمینی از حیث ماهوی با سیاست اسلامی در تناظر منطقی واقعی است. به این معنا که عرفان اسلامی، معرفت شهودی حق سبحانه و اسمای حسنا‌ی الهی در فرایند سیر و سلوکی شریعت‌گرایانه و عقلانی است و جریان اسفار چهارگانه به‌خصوص سفر سوم و چهارم - رسالتی که انسان کامل برعهده دارد - اقتضای ورود حقانی به‌میان خلق و دستگیری آنان به‌صورت فردی و اجتماعی است. در صورت اجتماعی، مقوله‌ی سیاست و تدبیر اجتماع به‌دست انسان کامل معصوم یا انسان متکامل تحت تربیت انسان کامل مطرح است.

نتیجه آن که عرفان و سیاست با انگیزه "قیام‌الله" و انگیزه‌ی "نظام جمهوری اسلامی" در ظرف انقلاب اسلامی به‌نمایش گذاشته شد. روح حاکم بر این انگیزه‌ها، نظریه‌ی عینیت‌یافته ولایت مطلقه‌ی فقیه بود که تنها با انگیزه‌ی الهی در تحقق آرمان‌های انبیا‌ی عظام و امامان هدایت و نور، طرح و پیاده گشت که حرکتی معنادار به‌سوی حاکمیت عدالت مطلقه در نظام مهدوی قرار گیرد.

اکنون برای روشن‌شدن رابطه‌ی حداکثری بین عرفان و سیاست ضروری است که به‌بیان و تبیین ماهیت هر کدام از عرفان و سیاست در اندیشه‌ی امام بپردازیم:

چیستی عرفان

امام خمینی در معناشناسی عرفان و تصوف و تبیین حقیقت عارف و صوفی معتقدند باید بین موارد استعمال هر کدام فرق گذاشت؛ چون عرفان به علمی گفته می‌شود که به

مراتب احدیت و واحدیت و تجلیات به گونه‌ای که ذوق عرفانی مقتضی آن است، پرداخته و از عالم و نظام سلسله موجودات، جمال جمیل مطلق و ذات باری است بحث می‌نماید. هر کسی که این علم را بداند به او عارف گویند و کسی که این علم را عملی نموده، و آن را از مرتبه‌ی عقل به مرتبه‌ی قلب آورده و در قلب داخل نموده است، به او "صوفی" گویند» (تقریرات فلسفه، ج ۲: ۱۵۷). لذا می‌فرمایند:

«عرفان عبارت است از معرفت خدا و شئون ذاتی و تجلیات اسمائی و افعالی او در حضرت علمیه و غیبیه، با یک نوع مشاهده‌ی حضوری؛ هم‌چنین علم حضوری داشتن به کیفیت صفاتی و مرادوات و نتایج الهی در حضرات اسمائی و اعیانی» (امام خمینی، ۱۴۰۶ق: ۵۵).

«عرفان راه رسیدن به حقیقت را نشان می‌دهد. هم حقیقت را می‌شناساند و هم راه وصول به آن را روشن می‌نماید» (ره عشق: ۳۵-۳۴).

عرفان نظری در اندیشه‌ی امام خمینی(ره) این گونه قابل رصد و پژوهش است: «... و اما آیه‌ی شریفه‌ی سوم و آن این است: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (حدید: ۳) عارف به معارف حقه ارباب معرفت و یقین و سالک طریق اصحاب قلوب و سالکین می‌داند که منتهای سلوک سالکان و غایت آمال عارفان فهم همین یک آیه‌ی شریفه‌ی محکمه است» (همو، ۱۳۷۳: ۶۵۷).

ایشان در باب عرفان عملی نیز می‌نویسند:

«این معنی با برهان حاصل نیاید، بلکه به ریاضت قلبیه و توجه غریزی به مالک القلوب باید قلب را از آن چه برهان افاده نموده، آگاه نموده تا حقیقت توحید حاصل شود» (همو، ۱۳۷۱الف: ۱۰۳).

نتیجه آن که عرفان در افق اندیشه‌ی امام، شناخت شهودی حقیقت مطلقه و قرب وجودی به اوست که از رهگذر شریعت حقه حاصل شدنی است.

چیستی سیاست

مفهوم "سیاست" در مکتب اصیل اسلام، مجاهدت و تلاش برای تحقق قانون الهی در روی زمین به رهبری انبیا، اوصیا و اولیا جهت رسیدن به سعادت نهایی است. چنان که امام در تبیین غایت رسالت پیامبران الهی می‌فرمایند:

«تمام انبیاء موضوع بحث و تربیت و علم‌شان انسان است؛ آمده‌اند انسان را تربیت کنند. آمده‌اند این موجود طبیعی را از مرتبه‌ی طبیعت به مرتبه‌ی عالی

مافوق الطبیعه، مافوق الجبروت، برسانند» (همو، ۱۳۷۶/الف، ج ۷: ۲۲۳).

ایشان سیاست را روابط بین حاکم و ملت و جلوگیری از مفاسد می دانند (همان، ج ۱: ۲۳۹). لذا سیاست اسلامی در دو ساحت ایجابی (یعنی تربیت الهی انسان و جامعه انسانی) و در ساحت سلبی (پیشگیری از فساد و انحراف، و اگر پیشگیری میسر نشد، درمان فسادهای اجتماعی) قابل طرح خواهد بود. امام راحل در این زمینه می فرمودند:

« این سیاست یک بُعد از سیاستی است که برای انبیا بوده است و برای اولیا و حالا برای علمای اسلام. انسان یک بُعد ندارد، جامعه هم یک بُعد ندارد، انسان فقط یک حیوانی نیست که خوردن و خوراک همه شئون او باشد. سیاستهای شیطانی و سیاستهای صحیح اگر هم باشد اقت را در یک بُعد هدایت می کند و راه می برد و آن بُعد حیوانی است. بعد اجتماع مادی است و این سیاست یک جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و برای اولیا ثابت است. آنها می خواهند ملت را، ملتها را، اجتماع را، افراد را هدایت کنند، راه ببرند در همه مصالحی که از برای انسان متصور است، از برای جامعه متصور است. همانی که در قرآن صراط مستقیم گفته می شود، اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ما در نماز می گوئیم. ملت را، اجتماع را، اشخاص را راه ببرد به یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع می شود و به آخرت ختم می شود. الی الله است. سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد» (همان، ج ۱۳: ۲۱۷-۲۱۸).

از دیدگاه امام خمینی (ره)، سیاست راستین، سیاست الهی یا سیاست اسلامی است که علاوه بر برخورداری از خصایص مطلوب سیاست این جهانی، بر معنویت و تأمین سعادت اخروی آنها نیز تأکید داشته باشد (همان، ج ۲۱: ۴۰۵) چنین سیاستی، مطلوب و مورد توجه کامل امام خمینی (ره) است؛ زیرا به تحقق عدل و قسط و برقراری جامعه‌ی توحیدی و دفع شرّ و فساد در جهان می انجامد. در نگاه امام خمینی (ره) هرکسی توانایی و شایستگی آن را ندارد که سیاست الهی یا همان سیاست انسانی و معنوی را در جامعه و در میان انسانها تحقق بخشد؛ بلکه تنها عده‌ای قلیل از انسانها با ویژگی‌های خاص هستند که این توانایی را در خود دارند. این گروه از افراد عبارت‌اند از:

۱. پیامبران و رسولان الهی؛

۲. اولیا و امامان معصوم که جانشینان حقیقی پیامبر اسلام (ص) و مایه‌ی فخر و مباهات

بشریت هستند؛

۳. به تبع دو گروه اول، عالمان و دانشمندان بیدار اسلام؛

۴. (سایر) متعهدان به اسلام (همان، ج ۱۰: ۶۷ و ۶۸، ج ۱۳: ۴۳۲).

بنابراین سیاست در شعاع دانش و بینش امام خمینی، همانا تربیت علمی و معنوی انسان و تحقق قسط و عدالت اجتماعی از حیث ایجابی و مبارزه با استبداد، استعمار، استثمار، ظلم و فساد اجتماعی از حیث سلبی خواهد بود. این نوع سیاست با آن نوع از عرفان هم‌گرایی و تعاضد دارند، نه واگرایی و تضاد. در نتیجه رابطه‌ی آنها باهم از نوع تعاملی و حداکثری است که عینیت‌بخشی آن توسط انسان کامل مکمل و انسان متکامل، در پرتو انسان کامل مکمل میسر و ممکن می‌باشد.

مبنای هستی‌شناختی عرفان و سیاست

مبنای هستی‌شناختی عرفانی در نگاه و نگره‌ی امام خمینی (ره) برای سیاست اسلامی می‌تواند ما را در تحلیل و تعلیل اندیشه‌ی سیاسی امام یاری‌رسان باشد. از نظر امام، هر موجودی در عالم مظهر اسمی خاص است که رب‌شان به آن اسم برایشان تجلی کرده است (همو، ۱۳۸۱: ۱۵۹) و بحث تجلی اول به فیض اقدس و اعیان ثابت‌ه پس از تجلی دوم به فیض اقدس و... را در تبیین هستی مطرح کردند (همو، ۱۳۷۶: ۱۹-۳۴) و انسان کامل را محور هستی در قوس نزول و صعود می‌دانند (همو، ۱۳۷۳: ۳۳۸؛ ۱۳۷۸: ۴؛ ۱۴۰۶: ۴۰؛ ۱۳۷۸: الف: ۳۹۵ و ...). آنچه از نگرش هستی‌شناسانه‌ی امام حاصل می‌شود، این است که امام هستی را جلوه‌ی خدا و مظهر جمال و جلال الهی می‌بیند و در نتیجه، هستی‌شناسی او بر معنا و معنویت مبتنا یافت (همو، ۱۳۷۳: ۶۵۷) و وجود را تنها بر خدای سبحان اطلاق کرده و ماسوای او را سایه‌هایی می‌داند که از وجود بهره‌ای ندارند و خیال اندرخیال‌اند (همو، ۱۴۰۶: ۱۴۹). او همه‌ی عالم و آدم را اسم الله دانسته (همو، ۱۳۷۵: ۳) و "اسم" را عبارت از تجلی فعلی انبساطی حق - که آن را "فیض منبسط" و "اضافه اشراقیه" گویند، معرفی می‌نماید (همو، ۱۳۷۸: الف: ۲۴۱)؛ سپس در توضیح کلمه‌ی «اسم» می‌فرماید:

«اسم عبارت است از ذات با صفت معینی از صفاتش و تجلی مخصوصی از تجلیاتش؛ مثلاً الرحمن عبارت است از ذاتی که با رحمت منبسط تجلی کرده باشد.» (همو، ۱۳۵۹: ۱۴۲-۱۴۴).

ایشان از این مطلب چنین نتیجه می‌گیرند:

«سلسله‌ی وجود و مراتب آن و دایره‌ی شهود و مدارج و درجات آن، همگی اسماء الهی می‌باشند؛ زیرا اسم به معنای علامت است و هر آنچه از حضرت غیب، قدم به عالم وجود گذاشته، علامتی است از برای خالق خود و مظهری است از مظاهر پروردگارش» (همان، ۱۴۴-۱۴۵).

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هجدهم
- پاییز ۹۶

مبنای عرفانی
اندیشه‌ی سیاسی
امام خمینی (ره)
(۱۰۷ تا ۱۲۴)

در عین حال، امام با عنایت به مطالب یاد شده است که معتقدند علم توحید اگر با تهذیب نفس و سلوک عملی نباشد، حجاب خواهد بود. ایشان معتقدند که تمام علوم، صبغهی عملی دارند؛ حتی علم توحید (همو، ۱۳۷۸ الف: ۹۳) امام معتقدند علم توحید و عرفان نظری باید مقدمه برای عرفان عملی باشد و توحید را به قلب منتقل نماید (همو، ۱۳۷۷: ۹). حال اگر سیاست‌شناسی انسان با هستی‌شناسی عرفانی قرین گردد، به یقین سیاست او عرفان، و عرفان او سیاسی خواهد شد و در قاموس اندیشه و عمل او عرفان و سیاست مانع‌الجمع نخواهند بود.

مبنای انسان‌شناختی عرفان و سیاست

انسان کامل مکمل و انسان متکامل به‌عنوان یکی از مبانی عرفان، از جایگاهی بس والا برخوردار هستند که با تعابیر عمیقی مانند: انسان خلیفه خداست؛ بر صورت الهی آفریده شده؛ تجلیگاه خداست که خلعت‌های اسما و صفات خداوندی را دربر کرده است؛ و گنجینه‌های ملک و ملکوتش تحت ولایت اوست؛ بیان شده‌اند. چنان‌که می‌فرماید: هر موجودی دارای جهت ربوبی است که ظهور حضرت ربوبیت را در او فراهم می‌سازد؛ و هر اثرگذاری و پدیدآوری در عالم از سوی اوست. پس در عالم وجود اثرگذاری جز خدا نیست. چشم‌اندازهای ظهور ربوبیت خدا گوناگون‌اند؛ در برخی از چشم‌اندازها ربوبیت حق برحسب مراتبش نمود یافته است (همو، ۱۴۰۶ ا: ۳۸-۳۹).

امام بر این عقیده‌اند که همه‌ی مرتبه‌های ظهور به مرتبه‌ی اتم احمدی که دارای خلافت کلی الهی و صورت ازلی و ابدی است، پایان می‌پذیرند (همان). در عرفان امام، نخستین حقیقتی که در عالم وجود ظاهر شده، انسان کامل است (همان: ۱۲۸). او صورت حق و جلوه‌ی تمام اسما حسنی و امثال علیای الهی است (همان: ۱۱۰). او تام‌ترین کلمات الهی است (همو، ۱۳۸۱: ۵۴) و به‌وسیله‌ی اوست که دایره‌ی وجود به آخر می‌رسد (همان: ۵۵). نبأ اعظم است (همان: ۵۶)؛ تجلی خدا در انسان کامل، بدون واسطه‌ی هیچ صفتی یا اسمی نیست (همان: ۷۴). امام بر این باورند که عین ثابت انسان کامل بر سایر اعیان ثابته ممکنات سیادت دارد. نسبت میان عین ثابت انسان کامل و اعیان دیگر در حضرت اعیان، مثل نسبت بین اسم اعظم الهی در حضرت واحدیت با اسما دیگر است. بنابراین، چنان‌که اسم اعظم در هیچ آیینی رخ نمی‌تابد و به‌هیچ تعینی متعین نمی‌شود و به‌جهت جلوه در همه‌ی مرتبه‌های اسمایی ظاهر شده و تابش نورش در همه‌ی چشم‌اندازها بازتاب می‌یابد و جلوه‌ی همه‌ی اسما، بسته به جلوه‌ی آن است. او دارای احدیت جمع اسما و اعیان و مظهر حضرت احدیت جامع است (همو، ۱۴۰۶ ا: ۶۸) و هیچ‌یک از اسما را در او غلبه‌ی تصرف نیست (همو،

۱۳۷۳: ۵۳). او چنان که آیین‌های شهود ذات حق است، آیین‌های شهود همه‌ی اشیا نیز هست (همان: ۵۹-۶۰). نقش انسان کامل به‌عنوان ولی مطلق الهی، جلوه‌ی اسما برابر خواست عدل است که امام در شرح این نکته در مصباح الهدایه به‌تفصیل بحث می‌کنند (همو، ۱۳۷۶: ۸۴-۸۵). ولی و خلیفه از نگاه امام، یادآورنده‌ی همه‌ی مرتبه‌هاست و شماری از اهل ذوق گفته‌اند: حقیقت معراج، یادآوری روزگاران پیشین و اکوان سابقه بوده است (همو، ۱۴۰۶: ۶۲-۶۳). انسان عارف با توجه به این که از نمودها و ویژگی‌های بشری می‌میرد و به نمودها و ویژگی‌های الهی زنده می‌شود، در اختیار خدا قرار می‌گیرد و خدا در قلب اولیا و انسان‌های کامل - که از هر دو عالم رها و در پرتو تربیت اویند - تدبیر می‌کند و این تربیت و تدبیر از راه جلوه‌ها و جذبه‌های باطنی است و قلب عارف در این مقام، بنده‌ی مولای خود است (همان: ۵۳-۵۴). امام معتقدند که انسان‌های کامل، کاری را از سوی خود انجام نمی‌دهند؛ کار آنان کار خداست. از این‌رو فعل آنان در کمند زمان و مکان قرار ندارد و می‌تواند همراه با طی مکان و بسط زمان باشد و همه‌ی عوالم در برابر ولی کامل، خاشع و فروتن هستند؛ چون اسم اعظم در اختیار اوست (همان: ۱۹۲).

بنابراین، تجلی‌گاه خدای سبحان، انسان کاملی است که مظهر اسمای جمال و جلال الهی می‌باشد و جایگاه محوری در نظام وجود و هندسه‌ی هستی دارد؛ به‌گونه‌ای که عالم و آدم در ذیل حقیقت محمدیه تعریف‌بردار، تحقق‌پذیر و تکامل‌یابنده هستند و هیچ موجودی به کمال امکان و نوعی‌اش نمی‌رسد مگر این که از رهگذر انسان کامل و به‌واسطه‌ی فیض وجودی او باشد.

اگرچه امام خمینی(ره) عالمی مجاهد و فقیهی جامع و انقلابی‌ای هوشمند و سیاست‌مدار بودند، لکن توجه به این نکته ضروری است که او عارفی متبحر در عرفان نظری و سالکی کامل در عرفان عملی نیز بوده و در افق بینش و گرایش‌های امام، فقه و عرفان، سلوک و سیاست، حکمت و حکومت از یک به‌هم‌پیوستگی و نظامی خاص بهره‌مند بودند. یعنی عرفان‌اش جدای از فقه و شریعت، سیاست‌اش منفک از عرفان و حکمتش نبود؛ و اسلام ناب، منبع حقایق علمی، حکمی، فقهی و عرفانی او در ارتباط با سیاست و تدبیر اجتماعی و روح جهادی و روحیه‌ی انقلابی‌اش بودند. امام خمینی(ره) معتقدند انسان کامل [جامع] تمامی سلسله‌ی وجود است و دایره‌ی [هستی] با او کامل می‌گردد و او اول و آخر و ظاهر و باطن و کتاب کلی الهی است (همان: ۵۵-۵۶). از این‌رو امام خمینی در عظمت وجودی آن‌ها می‌گوید:

«تعیین اسم جامع و صورت آن، عبارت از عین ثابت انسان کامل و حقیقت محمدیه(ص) است. چنان‌چه منظور تجلی عینی فیض اقدس است و

مظهر تجلی مقام واحدیت مقام الوهیت است و مظهر تجلی عین ثابت کامل، روح اعظم است و سایر موجودات اسمائیه و علمیه و عینییه، مظاهر کلیه و جزئییه این حقایق و رقایق است» (همو، ۱۳۷۶: ب: ۲۱-۲۲).

با توجه به مطالب پیشین، امام خمینی بر این باور است که انسان کامل با این عظمت وجودی، تنها کسی است که خدا به او اسم اعظم را آموخت و تنها او بود که توانست، ظرفیت وجودی تحمل امانت الهی را داشته باشد که همان ولایت مطلقه‌ی عرفانی است. از این ولایت مطلقه به فیض مقدس تعبیر می‌شود. امام خمینی (ره) صاحبان واقعی این ولایت عرفانی و باطنی را پیامبر اکرم و ائمه‌ی اطهار می‌داند؛ زیرا بر آن است که پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار از نور واحد آفریده شده‌اند و باهم اتحاد وجودی دارند (همو، ۱۳۸۱: ۳-۴). امام با اشاره به پیامبر اکرم (ص)، درباره‌ی شأن اجتماعی آن حضرت می‌فرماید:

«شأن پیامبر در هر نشئه‌ای از نشئه‌ها و در هر عالمی از عوالم، آن است که حدود الهی را محافظت نموده و نگذارد که آن‌ها از حد اعتدال خارج شوند» (همو، ۱۳۷۶: ب: ۱۵).

امام وظیفه‌ی انسان کامل صاحب ولایت الهی را در دستگیری دین‌داران از دنیای ظلمانی و ورود به عالم نورانی، معنوی و حقیقی می‌داند؛ از این رو برای همه‌ی انسان‌ها لازم می‌داند که در طریق حقیقت، برای خود، ولی و مرشد راه داشته باشند؛ زیرا تنها به ولایت انسان کامل است که سعادت حقیقی محقق می‌گردد. با این وصف می‌توان گفت، ائمه‌ی اطهار، صاحبان ولایت به معنای اخص و واقعی، و حضرت مهدی، صاحب ختم ولایت است. ایشان درباره‌ی ولایت می‌گویند:

«همان‌طوری که رسول اکرم (ص) به حسب واقع، حاکم بر جمیع موجودات است، حضرت مهدی (ع) همان‌طور که حاکم بر جمیع موجودات است، آن خاتم رسل است و این خاتم ولایت؛ آن خاتم ولایت کلی بالاصاله است و این خاتم ولایت کلی به تبعیت است» (همو، ۱۳۷۶: الف، ج ۵: ۲۴۹).

در اندیشه‌ی شیعی، ولایت معنوی پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) و پیشوایان معصوم (ع) هرگز از ولایت ظاهری آن‌ها جدا نیست و عالمان بلندپایه‌ی شیعه قبول دارند که حاکم در مقام حکومت لازم است به تدبیر، سیاست و مدیریت این جهانی تن بدهد. ایشان بر این باورند:

«ولایت جامعه‌ی اسلامی در عصر غیبت باید به عهده‌ی کسی باشد که در مسیر انسان کامل در حرکت است؛ یعنی نابودی انانیت و انیت خود را با چشم

شهود می‌بیند و همه‌ی نیروهای جامعه را در جهت کمال‌های معنوی آنان تربیت و هماهنگ می‌سازد. بنابراین، ولایت فقیه از امور اعتباری و عقلایی است و همه‌ی فقهای عادل از سوی شارع به ولایت گمارده شده‌اند. با این حال، با گزینش مردم است که فقیه واجد شرایط رهبری، ولایت می‌یابد و ولایت تکوینی ائمه، سوای وظیفه‌ی حکومت است» (ولایت فقیه: ۴۳).

بر همین اساس، نباید برای کسی این توهم پیش بیاید که مقام فقها، همان مقام ائمه و رسول اکرم است. به نظر امام خمینی (ولایت) در بحث ولایت فقیه، به معنی حکومت و اداره‌ی کشور و اجرای قوانین شرع مقدس است، نه این که برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از مرز انسان عادل بالاتر برد (همان: ۴۰). در این مبنای عرفانی، حق سیاست‌ورزی از آن انسان کامل معصوم (ص) یعنی پیامبر، امام و ولی است و آن‌گاه انسان تربیت‌یافته‌ی مکتب نبوت و ولایت است که صاحب ولایت خواهد بود.

مبنای معرفت‌شناختی عرفان و سیاست

شناخت مبنای معرفت‌شناختی اندیشه‌ی سیاسی امام نیز دارای اهمیت و ضرورت خاصی است. از دیدگاه امام، اگرچه تفکر ره‌آورد علم است، لکن ایشان اصرار دارند که آگاهی‌های برآمده از شهود را معرفت بنامند و بدانند؛ لذا مشاهده‌ی حضوری را که پس از ریاضت‌های معنوی حاصل‌شدنی است، برترین نوع آگاهی قلمداد می‌کند (همو، ۱۴۰۶: ۲۷۳) و تفکر را خاستگاه کثرت و معرفت شهودی را خاستگاه وحدت برمی‌شمارد. اگرچه به عوامل خطاپذیر مشاهدات نیز توجه تام دارد (همان: ۵۲) و معیار مشاهده‌ی پدیده‌های غیبی را جدا شدن نفس آدمی از طبیعت و بازگشت به درون خویش می‌داند (همان). ایشان بین مثال مطلق و مقید تفاوت قائل هستند (همان: ۴۹) و تجربه‌های پیامبرانه را در تمثالات تنزیلی و مثالی در یک فرایند خاصی تحلیل می‌کنند (همان: ۱۴۵ و ۳۷) و نقش باورها را در فرایند تمثالی نیز می‌پذیرند (همان: ۱۲۴). بنابراین، معرفت عرفانی از راه ریاضت‌های مشروع و معنوی فراچنگ آمدنی است و عناصری چون: تزکیه‌ی نفس، تضحیه‌ی نفس، تزکیه‌ی عقل در فرایند صادق و صائب‌بودنش، نقش کلیدی دارند (همو، ۱۳۷۳: ۳۷۲).

امام برای معرفت مراتبی قائل است که عبارت‌اند از:

الف) معرفت به عجز معرفت یا علم به جهل از معرفت به خدا (همو، ۱۳۷۶: ۱۳۷۶)

؛(۲۲-۲۱)

ب) معرفت عقلی (همو، ۱۳۷۳: ۱۹۶-۱۹۷)؛

ج) معرفت قلبی (همان: ۵۶۱).

اگرچه مراتب معرفت قلبی - شهودی را نیز مطرح می‌نمایند (همان: ۳۴۱) لازم به ذکر است که امام، ابواب معرفت را قرآن و انسان کامل الهی دانسته و بر آن تأکید می‌کند (همو، ۱۳۸۱: ۲۱۱ و ۲۰۶ و ۲۲۷).

از دید امام خمینی، فهم جهان هستی از طریق حس و خرد (کشف اسرار: ۲۲۱) و این دو همراه با قلب (همو، ۱۳۷۶ الف، ج ۲۱: ۲۲۲) حاصل می‌شود؛ ولی ایمان و باور به چنین شناختی حاصل شهود قلبی است؛ چنانچه خود اذعان دارند (همو، ۱۳۷۵: ۱۶۰-۱۶۳) ولی معرفت و حیوانی به مراتب بالاتر از معرفت شهودی نیز هست و آن مشاهده‌ی جمال حق تعالی است. چنانچه در ادامه‌ی بحث و پس از برهان می‌فرماید:

«لکن باز این مرتبه‌ی ایمان است. حتی مرتبه‌ی لیطمئن قلبی هم غیر آن مسائلی است که انبیاء داشته‌اند. این مرتبه‌ای است و قدم مشاهده فوق این‌هاست که مشاهده‌ی جمال حق تعالی "تجلی ربه للجبل" برای موسی تجلی کرده است» (همان: ۱۶۴).

آن‌گاه چنین معرفتی، یقین محض است؛ چه مشاهده‌ی مستقیم و بلاواسطه تلقی می‌گردد. با توجه به نکات مطرح شده درمی‌یابیم که در معرفت‌شناسی امام خمینی، معنویت در دو جایگاه: «حدوث و پیدایش معرفت» و «بقا و گسترش معرفت» نقش زیرساختی دارد؛ آن‌هم معرفتی که از طهارت باطن و نزاهت روح و سلامت قلب حاصل شده باشد. بنابراین معنویت و معرفت در ترابط وجودی و دیالکتیکی باهم‌اند. البته ایشان معتقدند عقل انسان به تنهایی کافی نیست؛ نیاز به وحی الهی را برای تکمیل شناخت انسان گوشزد می‌کنند (همان).

به‌طور کلی از دید امام، منابع معرفت‌شناسی عبارت‌اند: از وحی، عقل، حس (تجربه) و قلب. نتیجه آن که سیاست اگر از پشتوانه‌ی معرفت برگرفته از تجربه‌ی حسی و تجرید عقلی و تجربه‌ی شهودی و درکنار آن‌ها از منبع ناب وحی برخوردار باشد، و بلکه همه‌ی این معارف تجربی، تجریدی و شهودی تحت ولایت وحی قرار گیرند، سیاستی الهی و توحیدی در جهت اقامه‌ی عدالت اجتماعی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

عرفان، معرفت شهودی حق تعالی و قرب وجودی به او برای نیل به مقام ولایت الهیه است؛ و سیاست، تدبیر و سامان‌دهی جامعه با هدف تربیت عقلی و معنوی برای احقاق حق و اقامه‌ی عدل می‌باشد که در اندیشه‌ی امام خمینی (ره) دارای مبانی محکم و روشنی است.

با این مبانی است که نسبت عرفان و سیاست نسبت تعامل حداکثری است؛ بر مدار هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی عرفانی است که ولایت بر جامعه برای صاحبان ولایت مطلقه و کلیه - یعنی پیامبر(ص) و امام(ع) - مقرر و متجلی شد و انسان رشدیافته در سایه‌ی هدایت، عنایت و حمایت انسان کامل مکمل که خود مظه‌ری از مظاهر الهی و چنین انسان‌هایی است، توانایی ولایت بر جامعه‌ی انسانی را خواهد داشت تا تمهیدات لازم را برای تحقق عدالت کلی به‌دست خاتم‌الاصیا و ولی‌الله‌الاعظم(ع) فراهم سازد.

بدین‌سان است که امام خمینی حکومت را بخشی از ولایت الهی پیامبر اسلام می‌داند و می‌گوید: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی‌ی الهیه است، باید عرض حکومت الهی و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام(ص) یک پدیده‌ی بی‌معنا و بی‌محتوا باشد. حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه‌ی رسول اسلام(ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. ولایت امام معصوم نیز تداوم ولایت و رهبری پیامبر اسلام(ص) می‌باشد و این نوع ولایت از هر دو بعد تکوینی و تشریحی برخوردار است. بنابراین از چند نوع ولایت یاد شده است: اولاً، در طول ولایت خدا قرار دارد که ناشی از حاکمیت مطلقه‌ی او بر انسان و جهان است. ثانیاً، ولایت پیامبر و امام، دارای دو بعد تکوینی و تشریحی است. ثالثاً، ولایت سیاسی یا رهبری و حکومت جامعه یکی از شئون ولایت کلی پیامبر و امام معصوم(ع) می‌باشد. امام بر این باور بودند که ولایت فقیه برای مسلمین یک هدیه‌ای است که خدای تبارک و تعالی داده است.

در مجموع آنچه از مبانی عرفانی اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی به‌دست می‌آید، این است که امام از فقه اکبری چون عرفان و حکمت متعالیه و کلام عقلی اسلامی، در فقه اصغری چون فقه مصطلح نهایت بهره را برده و رابطه‌ی عرفان و سیاست را در رابطه‌ی تعاملی حداکثری بیان و تبیین نظری و در مقام عینیت تفسیر عملی کرده‌اند. شالوده‌ی مبنای عرفانی ایشان در توحیدی‌بودن سیاست و عدالت محوری‌اش و وجود انسان کامل و تجلی آن در اسفار اربعه‌ی عرفانی-سلوکی، درک و دریافت و دیده می‌شود. او با چنین مبنایی، عرفان سیاسی را در مقام عمل نشان داده و سیاست عرفانی را در متن جامعه و زندگی سیاسی نشانده‌اند.

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
۱. خمینی، سید روح الله (۱۳۷۳). شرح چهل حدیث. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) (چاپ چهارم).
 ۲. _____ (۱۳۷۵). تفسیر سوره حمد. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۳. _____ (الف) (۱۳۷۶). صحیفه امام خمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۴. _____ (ب) (۱۳۷۶). مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۵. _____ (۱۳۷۷). شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) (چاپ چهارم).
 ۶. _____ (الف) (۱۳۷۸). آداب الصلاة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) (چاپ چهارم).
 ۷. _____ (ب) (۱۳۷۸). تبیان. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۸. _____ (ج) (۱۳۷۸). جهاد اکبر یا مبارزه با نفس. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۹. _____ (د) (۱۳۷۸). سر الصلاة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۱۰. _____ (۱۳۸۱). شرح دعای سحر. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) (چاپ چهارم).
 ۱۱. _____ (۱۳۸۲). نامه های عرفانی، مجموعه آثار (۱). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۱۲. _____ (۱۳۸۴). دیوان اشعار. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) (چاپ چهل و سوم).
 ۱۳. _____ (ق) (۱۳۲۷). کشف الاسرار، تهران: انتشارات آزادی.
 ۱۴. _____ (۱۴۰۶). تعلیقات بر شرح فصوص الحکم و مصباح الانس. قم: مؤسسه پاسدار اسلام.
 ۱۵. موسوی اردبیلی، عبدالغنی (۱۳۹۲)، تقریرات فلسفه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.